

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره پنجم ، شماره دوم ، بهار ۱۳۶۹

رابطه فرد و جامعه: مقایسه دو دیدگاه

سید سعید زاهد زاهدانی
دانشگاه شیراز

خلاصه

ورود به مباحث علوم اجتماعی نیازمند نوعی نگرش به رابطه فرد و جامعه است. از این رو رابطه فرد و جامعه به عنوان یکی از مهمترین مسائل علوم اجتماعی چهره می‌نمایاند. در این مقاله سعی شده است تا نظریات استاد شهید مرتضی مطهری با اریک فروم مقایسه شود و وجوه مشترک و متمایز آنان در این باره مشخص گردد. در این بررسی از روش مقایسه‌ای استفاده نموده و به این نتیجه رسیدیم که هر دو متفکر در تلاش برای حل مساله از عنصر سومی، که منجر به ایجاد رابطه بین فرد و جامعه گردد، استفاده می‌نمایند. در نظریه شهید مطهری عنصر سوم مستقل است و در ایجاد توازن بین فرد و جامعه موفق می‌باشد. اما در نظریه اریک فروم این عنصر ماهیتی اجتماعی دارد و در نهایت به سلطه و یا غلبه جمع بر فرد منتهی می‌گردد.

مقدمه

با وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی برخورد افکار بین اندیشمندان مختلف، اعم از اسلامی و غیراسلامی، ابعاد جدیدی به خود گرفته است و در اغلب محافل علمی بحث از اسلام و انقلاب اسلامی یکی از مسائل عمده بشمار می‌آید. رشد تصاعدی

سمینارها و گردهمایی‌های بین‌المللی در دهه گذشته می‌تواند به عیان موبد این ادعا باشد^۱، یکی از زمینه‌های مهم در این نوع مطالعات بررسی و مقایسه اندیشه متفکران مسلمان با غیرمسلمانان است. در این بررسی‌ها غالباً "مطالعات غربی ملاک و معیار قرار می‌گیرد و نظرات اسلامی با آنها سنجیده می‌شوند، این روش امکان شناخت صحیح را در یک مطالعه تفایری ساده بکلی از میان بر می‌دارد.

برای مقابله با این وضع و پرهیز از سوء برداشتها و تفسیر و توجیهات ناصحیح به مجموعه‌ای از مطالعات تطبیقی نیاز است که در آن وجوه اختلاف و اشتراک بین اندیشه‌های این دو دسته از متفکرین روشن شود و زمینه‌های متفاوت به خوبی از یکدیگر متمایز گردد.

در این مقاله نظریات استاد شهید مرتضی مطهری در رابطه فرد و جامعه با نظریات اریک فروم، مقایسه شده و کوشش کرده‌ایم تا وجوه اشتراک و اختلاف بین اندیشه‌های این دو متفکر را روشن کنیم. به سخن دیگر، هدف بررسی این مساله است که هر یک از این دو متفکر در زمینه اصالت فرد و یا جامعه دارای چه آراء و نظراتی هستند و رابطه بین فرد و جامعه را چگونه تبیین می‌کنند.

روش تحقیق

در این مطالعه از روش تطبیقی استفاده شده است. روش تطبیقی بر منطق ساده تفایر استوار است. تفایر وسیله تمیز می‌باشد. اگر قادر به تمیز غیریت هر موضوعی از دیگر موضوعات نباشیم حتی تشخیص اولیه آن موضوع نیز ممکن نخواهد بود. هر چه تمیز غیریت تبیینی‌تر و دقیق‌تر باشد شناخت ما از موضوع نیز بیشتر و روشنتر خواهد بود.

در موضوعات ساده امکان خطا از طریق چنین شناختی بسیار اندک است، ولیکن در موضوعات پیچیده هر مقدار که پیچیدگی بیشتر شود امکان وقوع خطا نیز بیشتر می‌شود. خطا از سه وجه ممکن است وارد این گونه مطالعات گردد؛ وجه اول آن است که مقایسه موضوعات در سطوح مختلف صورت گیرد. یعنی مجموعه یا کل سیستم یک موضوع با زیر مجموعه موضوع متناظرش مورد مقایسه قرار گیرد. بطور مسلم حاصل و نتیجه چنین مقایسه‌ای نمی‌تواند منعکس‌کننده صحیح و درست موضوع مورد مطالعه باشد. وجه دوم وقتی به وقوع می‌پیوندد که خصلتی از یک جانب تطبیق مبنای قضاوت در مورد جانب دیگر قرار گیرد. در این صورت یک طرف تطبیق مبنای ارزیابی طرف دیگر می‌باشد. وجه سوم در صورتی

است که یک خصلت خارجی مبنای مقایسه قرار گیرد، در این صورت سه حالت زیر بوجود می‌آید: ۱) یا این خصلت وجه مشترکی در درون دو مساله مورد تطبیق دارد که در این صورت خارجی به حساب نمی‌آید. ۲) یا وجه مشترکی با یکی از دو طرف تطبیق دارد و این بدان معناست که یک طرف تطبیق ملاک ارزیابی طرف دیگر قرار می‌گیرد که در بالا بدان اشاره کردیم. ۳) و یا اینکه وجه مشترکی با هیچکدام از دو طرف تطبیق ندارد که در این صورت تطبیق آن دو موضوع با یکدیگر منطقی نیست و قضاوت بر اساس آن امری واهی خواهد بود.

با توجه به آنچه گفته شد لازم است در مطالعات تطبیقی دو سطح متناظر انتخاب و دقیقاً کوشش شود تا وجوه اشتراک آن دو موضوع شناسایی گردند. پس از بازشناسی و معرفی وجوه اشتراک می‌توان حول محور هر یک از این وجوه اختلاف آن‌ها را نسبت به یکدیگر سنجید. اگر هر یک از وجوه اشتراک قابل تقسیم به واحدی از جنس خود باشد عمل سنجش دقیق‌تر صورت خواهد پذیرفت و هر چه واحد دقیق‌تر گردد سنجش نیز دقیق‌تر خواهد بود.

در مطالعه حاضر سطح مقایسه رابطه فرد و جامعه است و برآنیم تا بدانیم که هر یک از این دو متفکر رابطه بین فرد و جامعه را چگونه تبیین می‌کنند و آیا در این رابطه از نظر آنان فرد اصیل است یا جمع و یا وجه سومی در کار است. در بیان نظریات شهید مطهری به کتاب جامعه و تاریخ^۲ مراجعه نموده‌ایم و برای پی بردن به نظریات اریک فروم از کتاب گریز از آزادی^۳ وی سود جست‌ه‌ایم.

نظریه شهید مطهری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

استاد مطهری "مجموعه‌ای از افراد انسان که با نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته‌جمعی دارند" را تعریف جامعه می‌دانند^۴. ایشان در مورد رابطه بین فرد و جامعه و طرز تلقی اصالت هر یک از این دو از چهار فرض نام می‌برند که به اجمال عبارتند از:

- ۱- ترکیب جامعه از افراد ترکیبی اعتباری است... پس جامعه وجود اصیل و عینی و حقیقی ندارد، وجود اعتباری و انتزاعی دارد، آنچه وجود اصیل و عینی و حقیقی دارد فرد است و بس، پس در عین اینکه زندگی انسانی در جامعه شکل و ماهیت اجتماعی دارد، افراد اجتماع به صورت یک مرکب حقیقی به نام جامعه در نمی‌آیند^۵.

۲- جامعه مرکب حقیقی، همانند مرکبات طبیعی، نیست اما مرکب صناعی هست، و مرکب صناعی خود نوعی مرکب حقیقی است هر چند مرکب طبیعی نیست، مرکب صناعی مانند یک ماشین که یک دستگاه مرتبط با اجزاء است. در مرکب طبیعی، اجزاء هم هویت خود را از دست می‌دهند و در "کل" حل می‌گردند، و هم بالتبع و بالجبر استقلال اثر خود را از دست می‌دهند، اجزاء به گونه‌ای خاص با یکدیگر مربوط می‌شوند و آثارشان نیز با یکدیگر پیوستگی پیدا می‌کنند و در نتیجه آثاری بروز می‌کند که عین مجموع اثر اجزاء در حال استقلال نیست... محو هویت اجزاء در هویت کل در کار نیست بلکه کل وجودی مستقل از اجزاء ندارد، کل عبارت است از مجموع اجزاء به علاوه ارتباط مخصوص میان آنها.

جامعه نیز چنین است، جامعه از نهادها و تاسیسات اصلی و فرعی تشکیل شده است، این نهادها و افرادی که این نهادها به آنها وابسته است همه به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند، تغییر در نهادی اعم از نهاد فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، قضایی، تربیتی موجب تغییراتی در نهادهای دیگر است و زندگی اجتماعی به عنوان یک اثر قائم به کل ماشین اجتماع پدید می‌آید، بدون آنکه افراد در کل جامعه و یا نهادها در شکل کلی جامعه هویت خود را از دست بدهند.^۶

۳- جامعه مرکب حقیقی است از نوع مرکبات طبیعی، ولی ترکیب روحها و اندیشه‌ها و عاطفه‌ها و خواستها و اراده‌ها و بالاخره ترکیب فرهنگی نه ترکیب تن‌ها و اندامها... افراد انسان که هر کدام با سرمایه‌ای فطری و سرمایه‌ای اکتسابی از طبیعت، وارد زندگی اجتماعی می‌شوند، روحها در یکدیگر ادغام می‌شوند و هویت روحی جدیدی که از آن به "روح جمعی" تعبیر می‌شود می‌یابند. این ترکیب خود یک نوع ترکیب طبیعی مخصوص به خود است که برای آن شبیه و نظیری نمی‌توان یافت، این ترکیب از آن جهت که اجزاء در یکدیگر تاثیر و تأثر عینی دارند و موجب تغییر یکدیگر می‌گردند و اجزاء هویت جدیدی می‌یابند، ترکیب طبیعی و عینی است، اما از آن جهت که "کل" و مرکب به

عنوان یک واحد واقعی که کثرتها در او حل شده باشد وجود ندارد ، انسان الکل همان مجموع افراد است و وجود اعتباری و انتزاعی دارد.^۷

۴- جامعه مرکب حقیقی است بالاتر از مرکبات طبیعی ، در مرکبات طبیعی ، اجزاء قبل از ترکیب از خود هویتی و آثاری دارند. در اثر تأثیر و تأثر در یکدیگر و از یکدیگر ، زمینه یک پدیده جدید پیدا می‌شود . اما افراد انسان در مرحله قبل از وجود اجتماعی هیچ هویت انسانی ندارند ، ظرف خالی می‌باشند که فقط استعداد پذیرش روح جمعی را دارند ، انسانها قطع نظر از وجود اجتماعی حیوان محض می‌باشند که تنها استعداد انسانیت دارند و انسانیت انسان ، یعنی احساس "من" انسانی ، تفکر و اندیشه انسانی ، عواطف انسانی و بالاخره آنچه از احساسها ، تمایلات ، گرایشها ، اندیشهها ، عواطف که به انسانیت مربوط می‌شود در پرتو روح جمعی پیدا می‌شود و این روح جمعی است که این ظرف خالی را پر می‌کند و این شخص را به صورت شخصیت در می‌آورد . روح جمعی همواره با انسان بوده و با آثار و تجلیات خود از اخلاق ، مذهب ، علم ، فلسفه ، هنر ، همیشه خواهد بود . تأثیر و تأثرها و فعل و انفعالات روحی و فرهنگی افراد در یکدیگر بواسطه روح جمعی و در پرتو روح جمعی پیدا می‌شود نه مقدم بر آن و در مرحله پیش از آن و در حقیقت ، جامعه شناسی انسان مقدم بر روانشناسی اوست . بر خلاف نظریه قبل که برای انسان در مرحله قبل از وجود اجتماعی ، روانشناسی قایل است ، و جامعه شناسی او را در مرحله و مرتبه بعد از روانشناسی او می‌داند . مطابق این نظریه اگر انسان وجود اجتماعی نمی‌داشت و اگر جامعه شناسی نمی‌داشت روان انسانی فردی و روانشناسی فردی نداشت.^۸

شهید مطهری دو فرض اول را در مقوله نظریات اصالت فرد ، نظریه سوم را ترکیبی از اصالت فرد و اصالت جمع و فرض چهارم را اصالت اجتماعی محض می‌نامند. انتخاب ایشان نظریه سوم است زیرا مورد تأیید قرآن کریم می‌باشد . به عبارت دیگر ، معظم له اصالت را به فرد یا جمع دادن مردود می‌داند و از اصالت هر دو سخن بمیان

می‌آورد. در بررسی بیشتر فرض سوم چنین می‌فرمایند:

اما نظریه سوم هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را. از آن نظر که وجود اجزاء جامعه (افراد) را در وجود جامعه، حل شده نمی‌داند و برای جامعه وجودی یگانه مانند مرکبات شیمیایی قایل نیست، اصالة الفردی است، اما از آن جهت که نوع ترکیب افراد را از نظر مسائل روحی و فکری و عاطفی از نوع ترکیب شیمیایی می‌داند که افراد در جامعه هویت جدید می‌یابند. که همان هویت جامعه است، هر چند جامعه هویت یگانه ندارد، اصالة الاجتماعية است. بنابراین نظریه در اثر تأثیر و تأثر اجزاء واقعیت جدید و زنده‌ای پدید آمده است، روح جدید و شعور و وجدان و اراده و خواست جدید پدید آمده است، علاوه بر شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد، و بر شعور و وجدان افراد غلبه دارد.^۹

با توجه به آنچه آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که از نظر شهید مطهری جامعه یک ترکیب فرهنگی است که از آن به روح جمعی تعبیر می‌نمایند. "روح جمعی" و "فرد" هر دو دارای وجودی عینی و دارای خصلت و اثرند و ضمن حفظ هویت خویش در رابطه با یکدیگر تحقق می‌یابند. روح جمعی از تأثیر و تأثر متقابل افراد بر هم بوجود می‌آید و شعور و وجدانی می‌شود که ضمن موجود بودن شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد، بر آنها غلبه دارد. افراد از طریق یک سلسله نظامات، سنن، آداب، و قوانین خاص با یکدیگر پیوند می‌خورند و جامعه را به وجود می‌آورند. ایشان از لحاظ تقدم و تأخر زمانی جامعه شناسی را مسبق به روانشناسی انسان می‌دانند.

نظریه اریک فروم

اریک فروم در بحث از رابطه فرد و جامعه و اثر هر یک بر دیگری ضمن پذیرش برخی از اصول روانشناسی فروید به نقد فردگرایی این نظریه می‌پردازد و نظر خویش را چنین بیان می‌دارد:

به عکس نظر فروید، تجزیه و تحلیلی که در این کتاب آمده بر این فرض استوار است که اولاً "مساله اساسی روانشناسی نوع خاص ارتباط شخص با دنیاست، نه نفس ارضاء یا ناکام گذاشتن نیازهای غریزی معین.

ثانیا" رابطه انسان و اجتماع ساکن نیست ، به عبارت دیگر نمی‌توان گفت فرد مجهز به بعضی سائقها در یک طرف قرار گرفته و اجتماع به عنوان چیزی جدا که تمایلات ذاتی وی را ارضاء می‌کند یا ناکام می‌گذارد در طرف دیگر . با آنکه بعضی نیازها چون گرسنگی و تشنگی و غریزه جنسی در میان همه مشترک است ، آن سائقها که خوی هر کس را از دیگران متمایز می‌کنند ، چون عشق و نفرت ، شهوت ، قدرت و آرزوی تسلیم ، تمتع از لذات جنسی یا ترس از آنها همه محصول سیر یا فرآیند اجتماعند . زیباترین یا زشت‌ترین تمایلات آدمی هیچکدام جزئی از یک طبیعت تغییر ناپذیر و بیولوژیک نیست ، بلکه از سیر فرآیند اجتماع که آفریننده انسان است نتیجه می‌شود . به عبارت دیگر علاوه بر جلوگیری ، اجتماع وظیفه آفرینندگی نیز دارد . طبیعت آدمی و انفعالات و اضطرابات او محصول فرهنگ اجتماعند و خود انسان مهمترین مخلوق کوشش مدام بشر است که داستان آن را "تاریخ" نام نهادیم^{۱۰} .

به این ترتیب فروم ضمن پذیرفتن نظر فروید در مکانیزم سرکوب و رشد ، اجتماع را عامل آفرینش صفات در انسان می‌داند تا حدی که طبیعت انسانی را محصول فرآیند یا سیر اجتماع عنوان می‌کند . از طرف دیگر نقش فرد نیز از نظر وی دور نمانده است . او در این باره چنین می‌گوید :

همانطور که بشر ساخته تاریخ است ، تاریخ نیز ساخته بشر است . حل این تناقض ظاهری زمینه کار روانشناسی اجتماعی را تشکیل می‌دهد . وظیفه این رشته از دانش است که نه تنها نشان دهد چگونه انفعالات ، خواهشها و اضطرابات به عنوان نتیجه سیر یا فرآیند اجتماع تغییر و رشد می‌کنند ، بلکه چگونه انرژی‌های آدمی که به این ترتیب در قالبهای خاص شکل می‌گیرند به نوبه خود نیروهای باروری می‌شوند که سیر یا فرآیند اجتماع را به قالب می‌کشند^{۱۱} .

بطور کلی فروم در چگونگی رابطه فرد و جامعه بدین جمع‌بندی می‌رسد :
 طبیعت آدمی نه مجموعی جلیلی و تغییر ناپذیر از سائقها است و نه سایه‌ای بی‌جان از سازمانهای فرهنگی محیط که به آرامی بسا آنها منطبق شود ، بلکه محصول تکامل انسانی است ، اما با این حال در خود نیز دارای قوانین و مکانیسمهای خاصی است . در طبیعت بشر عواملی

ثابت و تغییر ناپذیر وجود دارند ، مانند لزوم ارضاء سائقهایسی که از نظر فیزیولوژیک شرطی شده‌اند و لزوم اجتناب از تنهایی و جدایی اخلاقی . دیدیم که فرد ناگزیر است آن شیوه زندگی را که در نظام تولید و توزیع خاص هر جامعه ریشه دارد بپذیرد . در عین انطباق پویا با فرهنگ محیط ، برخی سائقهای نیرومند به وجود می‌آیند که سبب انگیزش اعمال و احساسات فرد می‌گردند . ممکن است شخص از وجود آنها آگاه باشد یا نباشد ، اما به هر حال در قدرت این سائقها تردید نیست و وقتی به وجود آمدند ارضاء می‌طلبند و نیروهایی می‌شوند که به نوبه خود در شکل دادن فرآیند یا سیر اجتماع موثر می‌افتند .^{۱۲}

به طور خلاصه می‌توان چنین نتیجه گرفت که از نظر فروم فرد به گونه‌ای که فروید می‌گوید تحول می‌یابد با این تفاوت که همه نیروهای به حرکت درآورنده او درونی نیستند بلکه خوی‌هایی که از جامعه بر او تحمیل می‌شوند ، به صورت سائقهای جدید ، حرکت‌های او را موجب می‌شوند . برای روشن نمودن نحوه ورود خوی‌های اجتماعی به درون فرد و مبدل شدن به سائقهای جدید وی در بحثی تحت همین عنوان (خوی و سیر اجتماعی) چنین می‌گوید :

در بررسی عکس‌العملهای روانی یک گروه اجتماعی ، سر و کار ما در حقیقت با ساختمان خوی اعضای آن است . ولی با اینکه اشخاص بالانفراد مورد عنایت قرار می‌گیرند توجه بز بخشی از ساختمان خسوی آنان تمرکز می‌یابد که بین بیشتر اعضای گروه مشترک است ، نه هر ویژگی‌هایی که بواسطه آنها هر فرد از دیگران ممتاز می‌شود . این خوی مشترک را می‌توان خوی اجتماعی نام داد خوی مشترک فقط شامل منتخباتی از خصایص است و موجد آن هسته اصلی ساختمان خوی اکثریت اعضای هر گروه است که در نتیجه پاره‌ای تجربه‌های اساسی و طرز مشترک زندگی ایشان پدید آمده است اگر منظور آن باشد که بفهمیم انرژی انسانی از چه راه و چگونه به عنوان یک نیروی مولد در یک نظام معین اجتماعی به کار می‌افتد ، باید خوی اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم .

مفهوم خوی اجتماعی کلید تفهم [فهم] سیر اجتماع است . از نظر روانشناسی تحلیلی ، منش یا خوی به معنای پویای آن قالب خاصی است که به انرژی آدمی شکل می‌بخشد . این شکل‌یابی به وسیله انطباق پویای نیازمندیهای انسان با طرز زندگی شایع در هر اجتماعی انجام می‌پذیرد . خوی نیز به نوبه خود افکار و احساسات و افعال فرد را معین می‌کند^{۱۳} .

اعمال آدمی نیز به سان افکار و احساساتش به وسیله ساختمان خوی وی تعیین می‌شوند . کسی که با وجود نیادریستی چهارچوبه نظری بدین کشف رسید فریود بود . . .

برای بررسی وظیفه‌ای که خوی اجتماعی در سیر اجتماعی انجام می‌دهد ، از مطلبی که در باره کار این خوی برای فرد گفته شد آغاز می‌کنیم . گفتیم که در اثر انطباق با شرایط اجتماع آدمی به پرورش خصایصی توفیق می‌یابد که وادارش می‌کنند به میل خود آنگونه که بایست عمل کند . . . به عبارت دیگر خوی اجتماعی ضروریات خارجی را به درون می‌برد و به باطن فرد می‌آمیزد و بدین ترتیب انرژی انسانی را به خاطر یک نظام اقتصادی و اجتماعی معین تجهیز می‌کند^{۱۴} .

در اواخر این قسمت فروم سه فرض مردود از نظر خویش را آورده است و نظر خود در مقایسه با آنها به طریق زیر بیان می‌دارد :

پس تفسیر این کتاب برای فهم شالوده فرهنگ اجتماع بر چه اصل مبتنی است ؟ بهتر است قبل از پاسخ بدین سؤال ، به یادآوری اصولی که تفسیرهای دیگران بر آنها پایه‌گذاری شده و با اندیشه ما مغایر است بپردازیم .

اول روش کسانی است چون فروید که ویژگی فکری آنان اعتقاد به اصالت "روانشناسی" است . مطابق این روش پدیده‌های فرهنگی اجتماع از عوامل روانی سرچشمه می‌گیرند و این عوامل خود از سائقهای فریژی به وجود می‌آیند و اجتماع نیز به وسیله سرکوبی ، بر این سائقها تاثیر می‌گذارد . . .

دوم روش اصالت "اقتصادیات" است که در کارهای کسانی که تفسیر مارکس را از تاریخ به غلط اعمال می‌کنند یافت می‌شود. مطابق این روش، علت به وجود آمدن پدیده‌های فرهنگی اجتماع چون دین و اندیشه‌های سیاسی، منافع ذهنی اقتصادی است...

سوم روش اصالت تصور است و نمونه آن تجزیه و تحلیلی است که ماکس وبر در کتاب "اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری" عرضه می‌کند. وبر معتقد است که تصورات یا اندیشه‌های تازه مذهبی باعث پرورش رفتار تازه در زمینه اقتصاد و پیدایش روح نوین در فرهنگ اجتماعی می‌گردند، ولی این نکته را نیز یادآور می‌شود که این رفتار منحصرًا از تعلیمات مذهبی سرچشمه نمی‌گیرد.

بر خلاف این توجیهات فرض ما بر این بوده که پایه ایده‌تولوژیها و به طور کلی فرهنگ اجتماع بر خوی اجتماعی استوار است، خوی اجتماعی نیز به وسیله طرز زندگی خاص هر جامعه شکل می‌یابد و خصایص برجسته خوی هم به نوبه خود به صورت نیروهای مولد، سیر اجتماع را به قالب می‌کشند^{۱۵}.

در جمع‌بندی نهایی فروم به چنین اظهار نظری صریح می‌رسد:

بیان اصل مورد بحث برحسب خوی اجتماعی بدینگونه ممکن است که خوی اجتماعی نتیجه انطباق پویای طبیعت انسان با ساختمان اجتماع است. تغییر شرایط اجتماعی به تغییراتی در خوی اجتماعی منتهی می‌شود و نیازها و اضطراباتی تازه به وجود می‌آورد. نیازهای تازه اندیشه‌های تازه پدید می‌آورند و آدمیان را مستعد پذیرفتن آنها می‌کنند. اندیشه‌های نوین نیز به نوبه خود به خوی اجتماعی ثابت و عمق می‌بخشند و اعمال آدمی را تعیین می‌کنند. به عبارت دیگر شرایط اجتماعی از طریق خوی بر پدیده‌های ایده‌تولوژیک تأثیر می‌گذارند. اما خوی نتیجه یک انطباق پویا با شرایط اجتماعی است که در اثر تکامل تاریخ در او به صورت ذاتیات درآمده‌اند^{۱۶}.

با توجه به مطالب فوق به خوبی روشن می‌شود که از نظر فروم هر فرد تحت تاثیر شرایط اجتماعی خویش عمل می‌کند و نیروهای درونی او وظیفه دارند تا این انطباق را انجام دهند. در مبحث تعلیم و تربیت ضمن آن که خانواده را یکی از مهمترین نهادهای

تسهیل کننده این وظیفه می‌داند می‌گوید: "بنابراین می‌توان خانواده را عامل یا کارگزار روانی اجتماع دانست"۱۷.

به طوری که ملاحظه می‌شود در ظاهر فروم هم به فرد اصالت می‌دهد و هم به جمع و با آن که تلاش می‌نماید که به هیچیک از دو طرف قضیه تمایل نشان ندهد، اما به وضوح کفه اصالت جمع بر اصالت فرد می‌چرید. عناصر ذاتی طبیعت انسان باید به خوی، که یک پدیده اجتماعی است، تبدیل گردد تا تحرک انسان را موجب شود و آنچه بر اثر تکامل تاریخ جز ذاتیات انسان شده است چیزی جز آثار درونی شده اجتماعی نیست. او به روانشناسی اجتماعی معتقد است و بین روانشناسی و جامعه‌شناسی به یک رابطه دیالکتیک می‌رسد. حتی اگر از روانشناسی شروع کند اما در ادامه ابتدا روانشناسی و جامعه‌شناسی را در تاثیر و تاثر متقابل می‌بیند و سپس با پذیرش سلطه جمع، روانشناسی را به قربانگاه جامعه‌شناسی می‌فرستد.

نتیجه‌گیری

در اندیشه شهید مطهری هر یک از اصالت فرد و جامعه به تنهایی مردود است و تلفیقی از این دو به گونه‌ای که در آن هم آثار و هویت فرد و هم آثار و هویت جمع لحاظ شده باشد مورد نظر است. در اینجا دو سؤال قابل طرح است: یکی آن که آیا شهید مطهری اصالت فرد و جمع را جدای از یکدیگر پذیرفته و سپس دست‌آوردهای فکری این دو مبحث را با یکدیگر ترکیب نموده است؟ و دیگری آن که ایشان این دو موضوع را از یکدیگر منفصل مطلق و جدای کامل ندیده بلکه فرد و جامعه را در یک رابطه تنگاتنگ ملاحظه نموده و فرضیه خویش را رقم زده است؟

اگر سؤال اول را بپذیریم به این معناست که شهید مطهری در بحث رابطه فرد و جامعه هم اصالت فردی است و هم اصالت جمعی. بدان سان که دست‌آوردهای هر دو نظریه را جداگانه پذیرفته و کوشش در ادغام آنها نموده است. اما اگر سؤال دوم را به ایشان نسبت دهیم به این معناست که آن شهید بزرگوار اصالت فرد و اصالت جمع را جدای از یکدیگر مردود دانسته و فرد و جامعه را در رابطه با یکدیگر اصیل دانسته است. به عبارت دیگر فرد و جامعه در ارتباط با یکدیگر ضمن حفظ هویت مستقل و آثار مربوط به خود تحقق می‌یابند.

در بیان چهار فرض مذکور در آغاز سخن شهید مطهری دو فرض اول که بر اصالت

فرد تاکید دارند و فرض چهارم که به اصالت جمع کامل متمایل است مردود دانسته و فرض سوم که اصالت فرد و جمع را با هم مطرح می‌نماید پذیرفته است. بنابراین صرف نظر از مردود بودن هر یک از دو نظریه اصالت فردی و اصالت جمعی، اگر در یک بررسی با در نظر گرفتن اصل اصالت فرد و در دیگری با در نظر گرفتن اصل اصالت جمع به مطالعه مبادرت ورزیم و حاصل این دو مطالعه را با یکدیگر ترکیب نماییم نتیجه نیز مردود می‌باشد چون بر اساس دو مبنای مردود از نظر شهید مطهری به دست آمده است.

فرد و جامعه چگونه می‌توانند در ارتباط با یکدیگر تحقق یابند بدون اینکه یکی بر دیگری غلبه نماید؟ از طرف دیگر اگر این دو وجود مستقل هستند و دارای خصلت‌های خویشند چگونه می‌توانند بر یکدیگر اثر بگذارند؟ غلبه نمودن یکی بر دیگری به یک حائل نیاز دارد و اثر گذاری بر یکدیگر بدون حل شدن در هم نیز باید از طریق یک رابطه مستقل انجام پذیرد. این حائل یا رابطه که بین افراد پیوند برقرار می‌کند و با حفظ اصالت فرد و جمع زندگی مشترک جمعی را به وجود می‌آورد چیست؟ در تعریفی که استاد شهید از جامعه ارائه می‌کند این عامل پیوند دهنده به "نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص" ۱۸ معرفی شده است. بنابراین از نظر معظم‌له این "عامل پیوند دهنده" یا عنصر سوم است که می‌تواند این دو را با هم پیوند دهد. وجود همین عنصر سوم موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع ضمن داشتن تاثیر و تاثر متقابل بر یکدیگر می‌شود.

در بحث فروم دیدیم که این متفکر با مبنا قرار دادن روانشناسی فروید از یکسو و جامعه‌شناسی مارکس از سوی دیگر تلاش نمود تا به یک نظریه جدید دست یابد. نظریه‌ای که هر یک از جمع و فرد اثر خویش را حفظ نماید. فروم سعی وافر مبذول داشت تا اصالت زیست‌شناسی فروید را به اصالت اجتماعی تبدیل نماید^{۱۹} و اصالت "طرز زندگی خاص هر جامعه"^{۲۰} را جانشین اصالت اقتصاد مارکس کند. با تمایل به اصالت جمع سعی می‌کند تا بین نظریات فروید و مارکس تلفیق جدیدی به وجود آورد و از خوی اجتماعی به عنوان حلقه اتصال و یا عامل پیوند دهنده سود جوید. خوی اجتماعی از یک سو خوی اکثریت افراد یک جامعه است و سائقهای درونی را در راستای انطباق با جمع به حرکت در می‌آورد. و از سوی دیگر با تغییر و تحول در جامعه تغییر می‌نماید و با تغییر آن اعمال و رفتار فرد نیز متحول می‌شود. نیز از نظر فروم طبیعت انسانی که به قالب خوی در می‌آید استعدادی است که در برخورد با اجتماع و در فرآیند انطباق با آن بارور می‌شود. بر پایه این اظهارات صریح روشن است که نظر اریک فروم در مورد رابطه فرد و جامعه نظریه‌ای است

مبتنی بر اصالت جمع .

اگر به نظریه فروم تنها از زاویه مکانیزم عملکرد مسائل روانی و مسائل اجتماعی جدا از یکدیگر توجه نماییم بخواهیم در می‌یابیم که او در تحلیل رفتارهای فردی از روانشناسی فردگرای فروید و در تحلیل مسائل اجتماعی از جامعه‌شناسی جمع‌گرای مارکس پیروی نموده است . در این فرض نظریه اصالت فرد با نظریه اصالت جمع ترکیب شده و از دو مبنای متفاوت به فرد و جامعه نگاه شده است .

اگر فرض اول در مورد نظریه اریک فروم را بپذیریم و نظریه او را مبتنی بر اصالت جمع بدانیم لازم می‌آید در کلیه جوامع خوی اجتماعی خوی همه افراد آن جامعه بدون هیچ استثناء باشد . زیرا افراد از خود اصلاتی ندارند و این جمع است که آنها را شکل می‌دهد . به این ترتیب اختلافات مشهود بین شخصیت‌ها در حالت انفرادی و حتی شخصیت‌ها در نقش‌های واحد اجتماعی قابل تفسیر نخواهد بود . برای مثال اختلافات موجود بین دو کارگر یک کارخانه که در یک تاریخ و یک محل متولد شده و از محیط اجتماعی مشترکی برخوردار بوده‌اند قابل توجیه نمی‌باشد و نقش آفرینی افراد در تاریخ و اثرگذاری فرد بر جمع لغو می‌گردد .

اگر فرض دوم را بپذیریم و نظریه او را مبتنی بر اصالت فرد و اصالت جمع هر دو بدانیم در واقع دو مبنای مختلف که نافی یکدیگرند پذیرفته‌ایم . اصل اصالت فرد می‌گوید جمع تابع فرد است و اصل اصالت جمع می‌گوید فرد تابع جمع است . این دو فرض متناقض قابل جمع در یک فرضیه و یا قضیه علمی نیستند و نمی‌توانند اساس یک نظریه متعادل و هماهنگ را بوجود آورند . بنابراین نظریه فروم در مورد رابطه فرد و جمع مبین واقعیت خارجی نیست و نمی‌تواند در عالم خارج برای خود یک مصداق عینی پیدا نماید .

در مقایسه نظرات این دو متفکر لازم است اضافه کنیم که هر دو متفکر به نحوی در حفظ اصالت فرد و اصالت جامعه تلاش می‌نمایند و راه چاره را در عامل پیوند دهنده و یا عنصر سوم می‌جویند . همچنین هر دو متفکر روانشناسی را مقدم بر جامعه‌شناسی می‌دانند . اما در برقراری رابطه بین دو مفهوم فروم اصالت فرد را مقهور اصالت جمع می‌نماید و با اختیار عنصر سوم (خوی اجتماعی) از جنس جامعه ، فرد را مغلوب جامعه می‌کند . روانشناسی را محدود به سائق‌های اولیه انسان می‌نماید و سائق‌های بعدی را به خوی اجتماعی ، که از جنس جامعه است ، نسبت می‌دهد . بنابراین روانشناسی مغلوب جامعه‌شناسی می‌گردد . اما شهید مطهری عنصر سوم یعنی نظامات ، سنن ، آداب ، و

قوانین خاص را به گونه‌ای اختیار می‌نماید که خود وجودی مستقل از فرد و جامعه است و ضمن آن که فرد قادر به اثر گذاری و اثر پذیری از جامعه است جامعه نیز قادر به اثر پذیری و اثر گذاری بر فرد می‌باشد. در اینجا نیز روانشناسی از لحاظ تقدم و تاخر زمانی مقدم بر جامعه شناسی است، یعنی تک تک افراد قبل از وجود جامعه وجود دارند اما هرگز روانشناسی و جامعه شناسی به گونه‌ای با یکدیگر مخلوط نمی‌گردند که هر یک بر دیگری غلبه یابند. بنابراین روانشناسی و جامعه شناسی به عنوان دو علم مستقل از یکدیگر باقی می‌مانند و رابطه تنگاتنگ آنها از میان نمی‌رود.

منابع و یادداشت‌ها

۱- جهت اطلاع نام برخی از کنفرانس‌ها و سیمینارهایی که در باره اسلام در سالهای ۸۹-۱۹۸۸ برگزار شده است در زیر می‌آید:

Regional Seminar and Workshop on the International Islamic Calendar, June 7-10, 1988, Malaysia.

Third International Islamic Geographical Conference, August 28 to September 2 1988, Kuala Lumpur.

Second Annual Conference of the "ASEAN Muslim Social Scientists' Forum", September 1-4, 1988, Bangkok.

Islamic Principles of Organizational Behavior, September 23-5, 1988, Herndon, Virginia, U.S.A.

Seventeenth Annual Conference of the Association of Muslim Social Scientists, October 28-30, 1988, Iowa, U.S.A.

Second Annual Economics Seminar, November 18-20, 1988, Herndon, Virginia, U.S.A.

The Muslims of America Conference, April 15-16, 1988, Amherst, U.S.A.

Ethics In Islam, July 30-31, 1988, Haryana, India.

Fourth International Symposium on Morisco Studies, March 15-19, 1989, Zaghwan, Tunisia.

Correction of Erroneous Information Published on Islam, May 31-Jun 2, 1989, Rubat, Morocco.

Third Conference of Council of Muslim Librarians and Information Scientists (COMLIS III), May 24-26, 1989, Istanbul, Turkey.

Second International Islamic Conference on Prevention of Drugs and Alcohol, June, 1-3, 1989, Islamabad, Pakistan.

Family and Law in Islam, May 17-21, 1989, Istanbul, Turkey.

The Sunah and its Methodology for Structuring knowledge and Civilization, June 19-22, 1989, Amman, Jordan.

Workshop on Islamization of knowledge, March 27-29, 1989, Sokoto, Nigeria.

- ۲- مطهری، مرتضی. جامعه و تاریخ، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۵۸.
۳- فروم، اریک. گریز از آزادی. ترجمه عزت‌الله فولادوند. چاپ چهارم، تهران: انتشارات حبیبی، ۱۳۵۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۴- مطهری، همان، ص ۱۱.
۵- همان، ص ۱۶-۱۷.
۶- همان، ص ۱۷-۱۸.
۷- همان، ص ۱۸-۱۹.
۸- همان، ص ۱۹-۲۰.
۹- همان، ص ۲۱.
۱۰- فروم، همان، ص ۲۵.
۱۱- همان، ص ۲۶.
۱۲- همان، ص ۳۴-۳۵.
۱۳- همان، ص ۲۷۰-۲۷۱.
۱۴- همان، ص ۲۷۳-۲۷۶.
۱۵- همان، ص ۲۸۵-۲۸۷.
۱۶- همان، ص ۲۸۸.
۱۷- همان، ص ۲۷۸.
۱۸- مطهری، همان، ص ۱۱.
۱۹- فروم، همان، ص ۲۸۱.
۲۰- همان، ص ۲۸۷.

نام ۷۰

الْعَافِلُ مِنَ الْجِسْرِ صَبَا فِي وَصْفِ سَعِيدٍ وَمَوْضِعُهُ

خردمند است کسی که کارهایش را نیکو انجام دهد و تلاش خویش را در جای مناسب بکار گیرد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی